یک داستان عجیب و غریب

از آخیم بروگر

übersetzt von Mehrnaz Hadipour

یک مردی با چترباراني از خانمی که سگ پا کوتاهی دارد، می پرسد.
"آیا شما آقای فلیکس و آقای کنراد را دیده اید؟"
"من گمان میکنم که آنها با هم احوالپرسی نکردند."

خانم با سگ پا کوتاهش زیر لب می گوید،
" احوالپرسی نکردند"

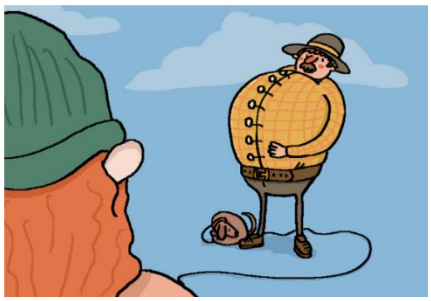

در حالی که سرش را تکان می دهد و به راهش ادامه می دهد.
در گوشه ی خیابان بعدی مرد چاق را می بیند.
او به آن مرد می گوید، " فکرش را بکن، آقای فلیکس و آقای کنراد با هم احوالپرسی نکردند.
و آنها با خشم به هم نگاه کردند."

مرد چاق نفس نفس زنان تکرار می کند. "آنها به هم سلام نکردند و با خشم به هم نگاه کردند."

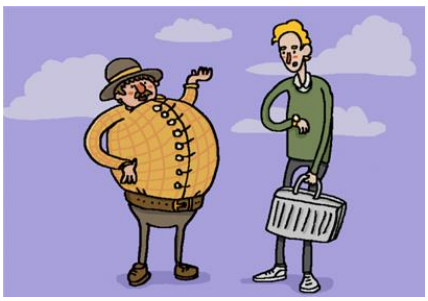

سپس مرد چاق به راهش ادامه می دهد، و در خیابان بعدی آقای رئیس را با کیف اداری می بیند.
او به آقای رئیس سلام می کند. ، "روز بخیر آقای رئیس "
آقای فلیکس و آقای کنراد با هم احوالپرسی نکردند.
آنها خیلی خشمناک به هم نگاه کردند،
بنابرین با عصبانیت از کنار هم رد شدند."

آقای رئیس با خود تکرار می کند ،" آنها باهم احوالپرسی نکردند، از هم خشمگین بودند و با عصبانیت از کنار هم رد شدند."

سپس او به راهش ادامه می دهد، درخیابان بعدی مرد شوخ طبع را می بیند و می گوید: "آقای فلیکس و آقای کنراد مرا نگران می کنند. آنها دیگر باهم احوالپرسی نمی کنند. در عوض آنها هم دیگر را با خشم نگاه کرده و با مشت همدیگر را تهدید می کنند. احتمالا یکی از آنها دیگری را هول داده و حتما او را به زمین انداخته، آنها از هم خیلی عصبانی هستند.	
من مطمئنم که آقای فلیکس آقای کنراد را به زمین انداخته، چون آقای فلیکس قوی تر است." مرد شوخ طبع تکرار می کند، "سلام نکردند، خشمگین همدیگر را نگاه کردند، با مشت همدیگر را تهدید کردند و به زمین انداختند."	
سپس او به راهش ادامه می دهد، در خیابان بعدی زن کوچک اندام را با کلاه گل گلی می بیند. "سلام ،" او به زن کوچک اندام می گوید ،"چه کلاه زیبایی روی سرت گذاشتی. اما تصورش را بکن، آقای فلیکس آقای کنراد بیچاره را سلام نکرد و با خشم به او نگاه کرد.	
و با مشت او را تهدید کرد. او را به طرف خیابان هل داد، طوری که نزدیک بود زیر ماشین برود. وقتی که خانم کنراد آن ماجرا را بشنود ،او حساب آقای فلیکس را می رسد.	

سپس او به راهش ادامه می دهد، درخیابان بعدی مرد شل را می بیند. آن زن می پرسد، "حال شما چطوره؟" او می گوید،"خوب نیستم." آن زن با کلاه گل گلی می گوید، "اما حال آقای کنراد بدتر است. آقای فلیکس، این مرد قلدر، به او سلام نکرد، با خشم نگاهش کرد، با مشتش او را جلوی ماشین انداخت. صدمه دیده به نظر میرسد! کله ی ورم کرده، چشم کبود، خیلی بد.	
خوشبختانه خانم کنراد خیلی قوی هست، و می خواهد حساب آقای فلیکس را برسد. همین حالا من او را در مغازه دیدم. او چند قوطی کنسرو خریده بود." مرد شل تکرار می کند، " سلام نکردند، با خشم نگاه کردند، با مشت به چشم همدیگر زدند و به همدیگر لگد زدند.	
و خانم کنراد آقای فلیکس را حسابی مشت و مال خواهد داد " مرد شل لنگ لنگان به راهش ادامه می دهد و در خیابان بعدی مرد طاس را می بیند. مرد شل از او می پرسد،"شنیده ای؟ آقای فلیکس، آن مردک بی سر و پا، آقای کنراد بیچاره را سلام نگفت، با خشم به او نگاه کرد، با مشت به چشمش زد، با پا لگدش زد و به خیابان جلوی ماشین پرتش کرد، چیزی نمانده بود که به زیر ماشین برود. ورم بزرگ، چشم کبود، خیلی بد.	
اما بعد خانم کنراد قوی آمد. همان کسی که حساب آقای فلیکس را رسید. به او فحش داد و او را روی انگشت پا بلند کرد، یک قوطی کنسرو را روی سرش پرت کرد.	

noch Bild 12	و بچه های کنراد هم آنجا بودند. همسرو بچه های کنراد هم اینور و آنور می دویدند. زد و خورد بزرگ! ماشین پلیس و آمبولانس آمدند ، ماشین آتش نشانی هم آنجا بود، برای اینکه روی همه آب بریزد."
	خوشبختانه بعد ماشین آتش نشانی آمد، و حالا همگی خیس هستند،" مرد طاس آن را زیر لب تکرار می کند: "مو بر تن آدم سیخ می شود ." " سلام نکردند، خشمگین به هم نگاه کردند، با مشت همدگر را تهدید کردند، همدیگر را هل دادند و نزدیک بود زیر ماشین بروند. ورم بزرگ، چشم کبود. زد و خورد پزرگ خانواده با پلیس و ماشین آمبولانس.
	و سپس او به راهش ادامه می دهد، او در خیابان بعدی آقای کنراد بیچاره را می بیند. مرد چاق طاس می گوید . "اوه ....از چیزی که پیش آمده بسیار متاسفم." "حالتون چطوره؟" "خیلی خوبم، اما متاسفانه وقت ندارم. من دوستم، آقای فلیکس را ملاقات می کنم. ما می خواهیم باهم آبجو بنوشیم."
	مرد طاس تعجب می کند. "من که متوجه نمی شوم ،" "او نمی لنگد، او خیس نیست. او طوری به نظر می آید، که انگار هیچ اتفاقی برایش نیفتاده است. او دوباره تعجب می کند. من که واقعا هیچی نمی فهمم."
	Ende

	Ende